بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

حسب فرمایش رای مارا بندو لال ولد مانکچند صاحب منصبدار دولت آصفیہ و مشرف توشک خانہ سرکار عالی

تاریخ نادری

۱۳۱۶

باشتیاق رای کرن پرشاد صاحب فرزند ارجمند صاحب موصوف

در مطبع عزیز دکن حیدرآباد دکن چھتہ بازار بزیور طبع محلی گردید



رب یسر | بسم الله الرحمن الرحیم | وتمم بالخیر

کیفیت سلطنت ملک هندوستان جنت نشان و بیخبری
حضرت خلیفة الرحمان و بیوفاری جمیع امرایان عالیشان
از دست ایرانیان کلاه پوشان که بوقوع آمد چه نویسد
چه بیان سازد که خامه در تحریر آن از بس حمیت وانفعال
بر زمین قرطاس سرنگون و جگر شگاف ست و از غایت
اندوه و غیرت اشک حسرت بر رخسارهٔ کاغذ میریزد
از ابتدای تیموریه تا لغایت حال از دبدبهٔ تسلط بادشاهان
پیشین و سلاطین آن زمان سر افتخار نمیتوانستند بر افراشت
اگر احیانا کسے از راه کوته اندیشی ارادهٔ باطل در سر میکرد
فی الفور بقسمے گوشمال میخورد که همیشه سر بسجود داشته دیگر
بار مجوز چنین خیال فاسده نمیگردید الحال جمیع مقدمات

سلطنت و ضابطهٔ خلافت برهم خورده امرایان حضور پرنور
از غرور کثرت مال و افزونی جاه و جلال مثل فرید الملک
اعتماد الدوله بهادر و صمصام الدوله خان دوران بهادر
و عظیم الله خان بهادر و برهان الملک بهادر و سعادت
خان بهادر وغیره از جهت سستی حکم و کمی تسلط و دبدبهٔ
حضرت خدیو قدر قدرت فرعون وقت بوده روز و شب
سوای خمر خوردن و حرامکاری دیگر شغلی نداشتند و
حضرت ظل سبحانی نیز بیخبر از مقدمات سلطانی بوده بودن
قلعهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد را فوز عظیم دانسته سیر
شمن برج و انگوری باغ وغیره غنیمت شمرده همیشه در شراب خواری
و بچه بازی و زناکاری مشغول بودند و همواره از لباس
تنگ و چست بطور زنانه و ریش و بروت خود را آراسته
و پیراسته میداشتند بقول اینکه بیت به نیم بیضه که سلطان
ستم روا دارد :: زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ :: جمیع
ساکنان شهر خدا فراموش از خواص و عام لباس زنانه اختیار
کرده بجای نماز و روزه بحرام کاری و شراب خواری و
اغلام مطلق العنان شدند غرض که درین ایام در بلدهٔ دار الخلافت

شاهجهان آباد اینچنین امور شنیعه و افعال ناشایسته و اعمال فاعل و مفعول بحدی رواج یافته بودند که اگر خدا نخواسته کسی ازین نعمت عظمی محروم مانده باشد بر او طعن و ریشخند بها میکردند پادشاهان را لازم و واجب است که بر این طریقه عمل میکرده باشند فرد هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان دربند اقلیم دگر ۰۰ الحال برعکس آن این عمل سے آباد بنده گان حضرت ظل سبحانی و جمیع امرایان عظیم الشان و تمام ساکنان شهر غافل از قهر الهی بوده یقین دانستند که همیشه همین قسم لیل و نهار خواهد گذشت و نمیدانستند که تدارک اعمال شنیعه از پرده غیب چه بعرصهٔ ظهور خواهد آمد۔ درین اثنا والی ایران که نادر السلطان نام داشت از استماع کیفیت خرابی سلطنت هندوستان و بی اتفاقی امرایان فی الفور قصد مهم نموده و جمعیت بسیار لباس مور و ملخ فراهم آورده بایلغار بقلعهٔ قندهار که سرحد هندوست رسیده محاصره نمود هرگاه این خبر بعرض والا رسید درآن وقت ظل سبحانی محمد شاه پادشاه غازی اندک ملول خاطر شده از ارکان سلطنت مصلحت در خواستند که الحال چه قسم کار باید کرد امرایان حضور پرنور که همیشه خوبیر

سایهٔ خسخانه بودند طاقت حرج ومرج سفر و تاب تابش آفتاب
در خود ندیده بعرض رسانیدند که سلطنت هند همچو
سلطنتی ست که هیچکس از سلاطین زمان چه قدرت و چه
طاقت دارد که خیال فاسد تواند کرد و اگر والی ایران از
راه کوته اندیشی و نادانی چنین خیال کرده باشد از عهدهٔ یک
زمیندارے نخواهد برآمد خود بخود منفعل و پشیمان شده
خواهد رفت و هزیمت را غنیمت خواهد شمرد درین ضمن
نامهٔ والی ایران معرفت ایلچی بدین مضمون رسید که درین ایام
بادشاه ملک توران وغیره سلاطین جوانب و اطراف
از راه غرور باطل سر بشورش برداشته از جادهٔ امر و انقیاد
منحرف شده بودند هرچند بنامه و پیام از راه نصایح فهمانیده
شد که غرور باطل در دماغ شما جا گرفته و شیوهٔ مردم آزاری
که اختیار کرده اند خوب نیست اما آن اجل گرفته ها که
از راه غرور و استکبار تمام پنبهٔ غفلت در گوش کرده و
خواب خرگوش نموده بودند سخن شنوی نکردند از آنجا که
همین والا همت این نیازمند درگاه ایزدی همیشه برفاه
خلایق که ودایع بدایع درگاه الهی اند مصروف ست تدارک

ظلم و تعدی و مردم آزاری اینها بر خود لازم و واجب دانسته
از معسکر ظفر طراز جماعهٔ غازیان تمرد پیشه و بهادران جنگ
آزموده را برای گوشمال آنها تعین فرمودیم که اگر
اینها خود بخود به پیش می آیند بهتر والا معدوم سازند
چون غرور باطل که در سر داشتند براه راست نیامدند
آخرش بفضل و عنایت ایزدی از تیغ بیدریغ بهادران
صاحب شجاع و مبارزان رستم زمان بدار البقا شتافتند
و تمام ممالک محروسهٔ آنها بخاک برابر شد برین مهم زرهای
بسیار بخرچ در آمده لهذا بقلم می آید که مبلغی خطیر از ایام پیشین بطریق
قرض بر ذمهٔ بزرگان شما طلب ست و سوای آن
دو کرور روپیه دیگر برای اینجانب بزودی و سرعت هرچه
تمامتر بفرستند و اگر مانند سلاطین دیگر غرور باطل در
سر داشته باشند ما بدولت و اقبال را بلا تحاشی رسیده دانند
حضرت ظل سبحانی از رسیدن این نامه سراپا بیم و خطر
بسیار هراسان شده از ارکان سلطنت حضور پرنور و هم از نواب
آصفجاه و سپه سالار استفسار فرمودند که والی ایران بغرور
و تکبر تمام نامه نوشته فرستاده است جواب آن هرچه

مناسب باشد باید نوشت نواب سپه سالار در جواب آن
بعرض رسانیدند که فدوی جان نثار هنگام بودن در دکن
مدتهاست که بدرگاه ثریا جاه معروض داشته بود که والی
ایران ارادهٔ فاسدهٔ قصد سلطنت هندوستان کرده
افواج او برای محاصرهٔ قلعهٔ قندهار که سرحد سلطنت هندست
رسیده هنوز که مدعی زور نگرفته بمدافعت آن سعی ضرور
کسی از بندهای بادشاهی را برائے تنبیه آن گروه شقاوت
پژوه تعین باید فرمود که بکمک فوج اسلام رسیده
آنهائیکه باین طرف از ارادهٔ فاسد رخ کرده اند تیغ
نماید بقول اینکه قطعه درختیکه اکنون گرفته است بپای
به نیروی مردی بر آید ز جای ؛ وگر همچنان روزگاری هلی
بگردونش از بیخ بر نگسلی ؛ امرایان آرام طلب حضور پرنور
هرگز نخواستند که کسی از دار الخلافت حرکت کند
قدم بیرون گزارد از آن روزی که فدوی بحضور اقدس
رسیده مکرر درین ماده بعرض رسانیده که مدعی روز
بروز غالب است و بالفعل اسپ را قیچی میزند الحال بدان
متوجه شدن خود بدولت و اقبال این آتش برافروخته

فدوی نشنیدند حضرت ظل سبحانی که در باطن از نواب سپه سالار وسواس بخاطر داشتند و در مجلس اوباش خود ذات نواب معزالیه را مخل میدانستند و در خاطر مبارک بندگان حضرت وصمصام الدوله بهادر یقین بود که اظهار نواب سپه سالار محض غلط والی ایران چه قدرت دارد و کجا اینقدر تسلط پیدا کرده که بطرف هند رخ میتواند نمود این همه ساخت و باخت آصف جاه است بلکه صمصام الدوله بهادر صریح بجناب والا ظاهر نمود که نواب آصف جاه وغیره مردم تورانیان بسبب اینکه فدوی دولتخواه مورد عنایات جناب حضرت است از راه حسد وعناد میخواهند که باین سبب بندگان حضرت را از دارالخلافت بیرون برآرند و باتفاق یکدیگر قصد کشتن فدوی دارند و از بندگان حضرت خدا نخواسته بچه سلوک پیش مے آیند هرگز صلاح دولت و قرین مصلحت نیست که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه این مهم شوند در صورت برآمدن از بلده دارالخلافت صریح دغا بنظر می آید حضرت ظل سبحانی نواب صمصام الدوله بهادر را دلسوز و دولتخواه خود دانسته نواب آصف جاه

وزیرالممالک وغیرہ جمیع امرایان حضور را حکم فرمودند که
همه ها با فوج و توپخانهٔ بادشاهی مع همراهی خود بمقابلهٔ
مقاهیر بروند و ما بدولت واقبال همین جا سکونت میفرمائیم
صمصام الدوله بهادر همراه رکاب ما باشد غرض که در
همین سوال وجواب ورد و بدل چند روز دیگر هم گزشته
که درین ضمن یکایک خبر رسید که والی ایران قلعهٔ قندهار
را تسخیر نموده و از آنجا توپخانه بلا تعداد و غنیمت بدست
آورده الحال بقلعهٔ کابل محاصره دارد عنقریب ست
که قلعهٔ کابل هم زود مفتوح شود بندگان حضرت ظل
سبحانی که گاهے معرکهٔ جنگ و جدل بناز موده بلکه در
چشم خواب هم ندیده بودند و در پیشگاه فسق و فجور خود را
یکتاے شمردند بمجرد رسیدن این خبر از هراس تمام مانند
نقش دیوار قالب تهی ساختند از معاینهٔ احوال بادشاه
دین پناه حضرت مهر پرور مخاطب بملکهٔ زمانی محل
حضرت خلد مکان بهادر شاه از راه نصایح به بندگان حضرت
ظاهر نمودند که شما از راه نادانی و بیخبری مقدمات
سلطنت را برهم داده اند از ابتدای جلوس سلطنت

لغایت حال ہمیشہ اوقات خود را در صحبت اوباش بسر
بردہ اند شخصی کہ از ایام طفولیت در صحبت زنان بسر بردہ
باشد از و در میدان نبرد چہ مے تواند شد و صریح
میدانند کہ جمیع امرایان بسبب بے خبری و سستی عمل شما
ملک بادشاہی را متصرف شدہ خزانہ و جواہر بے شمار
جمع کردہ اند و ہیچکس تابع حکم والا نیست و شما ہمین
چار دیواری قلعہ ارک را سلطنت خود تصور نمودہ سیر
باغات و صحبت اوباش غنیمت شمردہ از ممالک محروسۂ
خود مطلق بیخبر مستندالحال کار ہمت و شجاعت باید
فرمود و برائے دفع مفسد خود بدولت و اقبال متوجہ
باید شد و از ارکان سلطنت شخصی کہ دولتخواہ است او را
مخالف خود تصور مے کنید و آنہائیکہ از تملق و چاپلوسی و
شیوۂ قرمساقی بازار خود گرم کردہ اند دوست خود میشمارید
حضرت عالمگیر باوجود ضعف و کبر سن تا دم زندگی در
ملک گیری و تنبیہ و تادیب مفسدان بسر بردند و تا این
مدت در بندگی دولتخواہی آصف جاہ چہ قصور بعمل
آمدہ کہ از طرف او وسواس بخاطر راہ یافتہ و او را

آزرده خاطر نموده اند درین وقت در سلطنت شما سوای
ذاتِ آصفجاه خانه زاد موروثی کدام صاحبِ تدبیر و
دستور دان ست و در معرکه جنگ آزموده کار اگر باعتبار
واعتماد او به انتظام نظم ونسق مقدمات سلطنت
خواهند پرداخت بهتر ست امرایان حضور پر نور شما
که برا ینها اعتبار تمام است دولتخواه خود می پندارند
بقسمیکه شما بودن قلعه ارک و سیر دریای جمنا و صحبت
زنان فوز عظیم و نعمت عظمی تصور فرموده اند همین قسم
امرایانِ حضور خو پذیر سایه خسخانه که اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ
مُلُوْکِهِمْ به بادشاه هند محمد فرخ سیر پیرانِ مردم سادات
چه قسم کار به نمکحرامی فرموده بودند که از دبدبه تسلط آنها
مردمان دیگر چون بید از بادی لرزیدند مگر ذاتِ
آصفِ جاه بود که آنها را بتیغ بیدریغ شجاعت معدوم
ساخته ملکِ دکن را در تصرف اولیای دولت قاهره
داشته نتیجه آن این ست که بگفته غرض گویان از رای
خود تصور نموده صمصام الدوله بهادر را دوست خود
قرار داده اند و واقعی که در دوستی و دولتخواهی صمصام الدوله بهادر قصور

نیست و از نان و مالِ فدوی حضرت است اما مردم نو دولت و ناآزموده کار از مقدماتِ سلطنت چه خبر دارد دوست نادان بدتر از دشمن داناست تا نا شاہ بادشاہ دار الجہاد حیدرآباد که با مردم ناآزموده کار صحبت میداشت و مصاحبت اوباش را ہمیشه مرغوب طبع خود میداشت در طرفۃ العین سلطنت خود را از دست داد ہمچنان از دوستی صمصام الدوله بہادر نقلی که بیادم آمده بیادشما میدہم حکایت بادشاہے بود که با بوزنه اخلاص تمام داشت و مصاحب و جلیس خود کرده بود و میمون نیز اخلاص دلی و اعتقاد تمام بجناب بادشاہ میداشت ہرگاه استراحت مے فرمود بوزنه مذکور از یک دست کفِ پای که بادشاہ می مالید و از دست دیگر مگس را مے پرانید روزے در آن ہنگام که بادشاہ بر بستر آرام در خواب بود و میمون مستعد در خدمت بود درد دے در محلسرائے سلطانی رسیده معاینه نمود که بادشاہ را خواب غفلت ربوده و یک مگس بر سینۂ بادشاہ ہر مرتبه مے نشیند و بوزنه او را دفع مینماید چون بوزنه از مدافعت مگس عاجز شد آخرش لاچار

شده شمشیری که بر پلنگ پهلوے بادشاه بود آن را علم کرده
خواست که مگس را از شمشیر دو نیم سازد مگس که بر سینهٔ بادشاه
نشسته بود و از راهِ نادانی بخاطر نیاورده که ضرب آن بآقای
خود خواهد رسید درین ضمن دزد که دشمن دانا برای بادشاه
بود هراس جان خود نه کرده تصور نمود که بادشاه زمان از
دست این دوست نادان مفت هلاک می شود اگر من
عوض بادشاه کشته شوم مضایقه ندارد درین ضمن بوزنه
شمشیر علم کرده را گرفته از دستش انتزاع نمود بوزنه از وقوع
این معنی با او در جنگ آمد و غوغا نمود درین هنگام شاه
یک بیک از خواب بیدار شده دید که شخص نامحرم با شمشیر
برهنه در محلسرا و بوزنه با او در شور و فغان است از وقوع
این هنگام مردم از چهار طرف جمع شدند و دزد را از ریسمان
محکم بسته بحضور بادشاه ایستاده نمودند بادشاه از دزد
استفسار نمود که تو کیستی و هراس جان خود نکرده در محلسرای
بادشاهان رسیدی دزد بعرض رسانید که من باراده
دزدی آمده بودم دیدم که دوست نادان بندگان حضرت
کار بدشمنی می فرماید بنده ترس جان خود نه کرده و عوض

ذات مبارک مرگ بر خود قبول نموده بے دریغ شمشیر
علم کرده بوزنه را از دست او گرفت الحال در باب
این گنه گار هرچه بخاطر مبارک برسد عمل باید فرمود و سزا
باید رسانید بادشاه از همان روز بوزنه را دور کرده
و زر بسیار به دزد عنایت فرموده خلاص داد این قسم
دوستی خان دوران بنظر می آید صلاح دولت اینست
که تمام اعتماد و اعتبار سلطنت بر آصف جاه گزاشته
بمشورت او کار باید کرد بعد از آن حضرت ظل سبحانی
بصلاح حضرت مهر پرور نواب آصف جاه را در خلوت
طلبیده فرمودند که من شمارا بزرگ خود میدانم سلطنت
از شماست و من از شمائیم در انچه صلاح دولت باشد
بعمل باید آورد - نواب آصفجاه اگرچه گفتهٔ بادشاه را مخالف
غرض خود تصور نموده و از صحبت مردم اوباش و وضع حضور
فیض گنجور نهایت آزرده خاطر بودند اما نظر بر اینکه مقدمهٔ
سلطنت برهم مے خورد درین وقت تغافل نمودن شرط
نمکخوارگی نیست از راه دولتخواهی و خیر اندیشی بعرض رسانیدند
که بنده از راه خانه زادی سابق بعرض رسانیده بود والی

پیرِ طاہر سے نماید کہ مدعی روز بروز غالب و قوت زیادہ
مے گردد تا کہ بندگان حضرت خود متوجہ این مہم نہ مے شوند
ہیچ مقتضیے از دار الخلافت بیرون پا نخواہد گذاشت آخرش
ہمین مصلحت قرار یافت کہ بندگان حضرت خود بدولت و
اقبال متوجہ شوند چنانچہ بتاریخ ہفدہم شہر ربیع الآخر سنہ ۱۱۵۲ ہجری
بموجب تدبیر نواب آصف جاہ حکم شد کہ جھنڈہاے سرکار
والا و جمیع امرایان بیرون شہر بر آوردہ مع پیش خانہ
بادشاہی وغیرہ متصل باغ سالہ مارو باولی ایستادہ بکنند
چنانچہ موافق حکم والا بعمل آوردند بعد دو سہ روز مقرر بود
کہ بندگان حضرت از دولتخانہ کوچ بہ کوچ بایلغار تمام
بطرف دار السلطنت لاہور تشریف برند صمصام الدولہ
خان دوران خان بہادر بمبالغہ تمام بعرض رسانیدند کہ والی ایران در
ملک خود ست ہرگز ارادہ این سمت ندارد این ہمہ
طوفان بر داشتہ آصف جاہ است برآمدن بندگان
حضرت بوجہے من الوجوہ قرین مصلحت نیست اگر این خبر
تحقیق است گذشتن او از درہ خیبر محال کہ سابق چندین
ہزار بادشاہان مثل والی ایران و توران وغیرہ با فواج بیشمار

در درهٔ مذکور غارت شده اند مستفسی از آن دره جانبر
نشده الحال چه قسم مردم افاغنه راه خواهند داد که سلامت
خواهد گزشت هرگاه خبر تحقیق منتشر شدن او خواهد رسید
در آن وقت فهمیده خواهد شد آخرش جهنڈها وخیمه ها وپیش خانه
منتقل باولی تا دو سه ماه لغایت آخر ماه شعبان همان
قسم ایستاده ماندند وکوچ موقوف گردیده والی ایران
که بقلعهٔ کابل محاصره داشت از امداد غیبی وفتوحات
لاریبی در چند روز قلعهٔ مذکور را نیز مفتوح ساخت و
از آنجا غنیمت بسیار بدست آورده بر سر درهٔ خیبر رسید
اول چند روز جماعهٔ افاغنه سد راه آنها شده بودند آخر
الامر دانستند که حریف زده زده تا اینجا رسید وملک
بادشاهی را متصرف شده تا حال هیچ کس از حضور پر نور
حرکت نه میکنند وکمک بایان نمیرسد لاعلاج مردم افاغنه
بآنها راه داده از درهٔ مذکوره گزرانیدند وبعد از آن
والی ایران به پشور رسیده زمینداران آن ضلاع را تاکید
نمود که دریاے اٹک گاهے پایاب نه شده و در ایام سابق
حضرت خلد مکان براے عبور دریا پل تیار کرده بودند گجا نست

پیدا کرده و ہند والا نہ تیغ خواہند رسید و جلا وطن خواہند شد
زمینداران آن ضلع بے آنکہ بدون حاضر نمودن کشتی ہا
خلاص خود ہا نہ دیدند چنانچہ والی ایران کہ اختر طالع او در
اوج بود سفی الفور پل دریاے مذکور بستہ در طرفۃ العین عبور
دریاے اٹک نمودہ در صوبہ لاہور منتشر گردید و ملک را
با خاک برابر ساخت تمام خلق اللہ و رعایاے صوبۂ مذکور
بجوانب و اطراف رو بفرار نہادند و اکثرے کہ بدار الخلافہ
شاہجہان آباد گریختہ آمدہ بودند بحضور پر نور حضرت ظل سبحانی
داد و فریاد نمودند کہ حریف بر سر رسیدہ تمام ملک پامال
مطلق ساختہ و زن و بچہ ما یان تہ تیغ نمودہ بندگان حضرت از
وقوع این ہمہ طوفان کہ غضب الٰہی توان شمرد از ہوش
و حواس قالب تہی ساختہ از سنے دماغی ظاہر بہ صمصام الدولہ
بہادر فرمودند کہ آصف جاہ بہادر کیفیت رسیدن و
آوارہ شدن مدعی ظاہر نمودہ بود کہ بہ ایلغار تمام دارادہ
فاسد مے رسد و شما دروغ ظاہر کردید خیر خواہی و کاردانی
و کارپردازی و ہوشیاری شما خوب است معلوم شد
کہ باین حدسے خبر ہستید بعد از آن بندگان حضرت عالم پناہ

نواب آصف جاه را طلبیده فرمودند که حریف با فوج بلا تعداد مثل مور و ملخ با این همه نزدیکی رسیده که این جانب را از دست خود بکشد باید که شما بند و بست سلطنت و مدافعت مدعی متوجه شوند نشود که در دام گرفتار شوم الحال اختیار اختیار اختیار شماست ما بدولت و اقبال جمیع امرایان حضور را با فوج و توپخانه همراهی آنها و هم تمام فوج و توپخانه بادشاهی همراه شما متعین مے فرمائیم که در بعد آمدن شما بوده بتردد و جانفشانی بردارید اگرچه امرایان حضور که هر یک فرعون وقت بودند تعیناتی و اطاعت آصفجاه در شان خود ناگوار داشته بودند اما در دل فهمیدند که نواب آصف جاه سپه سالار بارها در معرکه جنگ و نبردگاه کار رستمانه نموده و مایان که نا آزموده کاریم درین وقت اگر عذر کرده شود قرین مصلحت نیست آخر الامر همین قرار یافت که بتاریخ غره شهر رمضان المبارک سنه الیه نواب آصف جاه سپه سالار و نواب وزیر الممالک و قمر الدین خان بهادر و صمصام الدوله خاندوران بهادر مظفر خان بهادر و امیر خان و عظیم الله خان بهادر و محمد خان

بنگش وسعد الدین خان داروغۂ توپخانہ وغیرہ منصبداران
جزو کل وجماعۂ والاشاہی از پیشگاہ سراپا جاہ بندگان
حضرت دین پرور عالم پناہ رخصت حاصل نمودہ متصل
باولی داخل ڈیرہ شدند وفوج ہفت چوکی وکمل پوشان
وسرخ پوشان وتوپخانۂ بادشاہی نیز تعین گردید
کہ ہمراہ آصف جاہ بودہ بمصدر در جانفشانی شوند
واز آنجا خبر رسید کہ والی ایران بدار السلطنت لاہور
رسیدہ دیہات نواح را تاخت وتاراج نمودہ وخان
بہادر ذکریا خان صوبہ دار لاہور با فوج بیست پنجہزار سوار
وتوپخانہ بیشمار در لاہور بود بمقابلۂ حریف رسیدہ
مستعد بجنگ اند امرایان حضور پر نور از شنیدن اینمقدمہ
بارادہ اینکہ مقدمۂ جنگ ست تا بخود ہا چہ رسد باہم
مصلحت نمودند کہ جنگ دو سردار خدا نخواستہ اگر قضیہ
منعکس شود این ہمہ دولت وثروت ومال وخزانہ وجواہر
خدا داد جمع کردہ سالہا کہ ہر یک گنج قارون داشتند
بدست حریف خواہد رفت وجان ہم بسلامت نخواہد
ماند چندے دیگر درینجا مقامات باید کرد وباید دید کہ آن

پردهٔ غیب چه بظهور مے آید و مشیت ایزدی چیست اگر
از فضل الٰہی و اقبال شاہنشاہی خان بہادر از عہدہ
آنہا بر آمدہ مظفر و منصور گردد از اینچہ بہتر عین آرزو ہاست
بالفعل خود چرا تصدیع باید کرد از آنجا کہ امرایان حضور
کہ گاہے روے جنگ ندیدہ بودند و ہمیشہ در سایۂ
خسخانہ خو پذیرد و جاے بند مدام در شراب خواری و
حرامکاری اشتغال داشتند طاقت صعوبت و کربت
ہمت جنگ و جدل در خود ندیدہ بے اطلاع نواب
سپہ سالار خفیہ رقعہ بجناب حضرت عالم پناہ نوشتہ فرستادند
کہ در ینولا خبر رسید کہ خان بہادر مستعد بجنگ بلکہ
بر حریف غالب ست از فضل الٰہی و اقبال عدو زوال
بادشاہی امید قوی ست کہ مدعی از دست غازیان
فوج اسلام بدار البوار شتابد و ما جمیع بندہ ہا کہ با فوج
و توپخانہ پادشاہی ہمراہی خود ہا برین مہم تعین
شدہ ایم بعنایت الٰہی مظفر و منصور شدہ مراجعت
خواہیم کرد اما قباحت این ست کہ بندگان حضرت با
فوج قلیلے در دار الخلافت تشریف ارزانی میفرمایند اگر

خدا نخواسته حریف بالا بالا از راه دیگر بدار الخلافت
رسیده قابوے خود بکند مقدمه تمام شد اگر خان بهادر
آنرا معلوم ساخت عین مرادست بالفعل مصلحت اینست
که هرگاه مدعی باین ضلع خواهد رسید بر یک دو منزل
طرح جنگ انداخته خواهد شد بندگان حضرت ثریا جاه
آن مصلحت را خوب تحت مدعا تصور فرموده به نواب
آصفجاه سپه سالار حکم فرستادند که بالفعل چندی دیگر
همانجا مقامات نمایند پیشتر قصد نکنند باوجودیکه درین
مقدمه نواب آصفجاه بمبالغه تمام به بندگان حضرت عالم پناه عرض
نمودند که الحال حریف نزدیک رسیده در صورت
توقف کم همتی مردم هند براعدا ظاهر مے شود درین
باب هرچه حکم بندگان حضرت عالم پناه جواب دادند
که تا عید الفطر از آنجا حرکت نه کنند چنانچه موافق حکم
والا یک ماه و بست روز دیگر متصل باولی مقامات
شده بعد ازآن خبر رسید که مدعی خان بهادر را دستگیر
نموده بلده دار السلطنت را بتصرف خود آورده ازآنجا
روانه گردیده بمنازل طویل میرسد بعد رسیدن این خبر

حضرت عالم پناه به نواب سپه سالار آصف جاه حکم فرمودند
که ایشان از آنجا کوچ نموده بمقابله حریف پردازند ما خود بدولت
و اقبال نیز میرسیم چنانچه بتاریخ دهم شوال از باولی شش
کروه کوچ نموده متصل قصبه نرمله منزل گردید فردای
آن که یازدهم ماه مذکور بود بندگان حضرت خود بدولت و
اقبال با جاه و جلال از دار الخلافت کوچ نموده در فوج
تشریف آوردند و از آنجا کوچ بکوچ تا به کرنال رسیده
بودند که در آنجا هرکاره ها خبر رسانیدند که مدعی بردوازده کروه
متصل تهانیسر رخت ادبار دارد و کیفیت فوج همراهی
مقاهیر از هرکاره ها استفسار شد آنها ظاهر نمودند که فوج
همراهی مقهور قریب یک لک سوار بلکه زیاده از آن و
سه لک پیاده های برقنداز موجودست و یک یک جوان
را رستم زمان تصور باید فرمود خدا تعالی فضل خود بکند
بنظر نمی آید که فوج هند از عهدهٔ آنها تواند برآمد۔
نواب آصفجاه بمجرد رسیدن این خبر از زبانی هرکاره ها
بدر بار جهان مدار رفته بجناب مقدس بندگان حضرت
جهان سلطانی التماس نمودند که جمعیت همراه مدعی هرکاره ها

بسیار ظاہر مے نمایند فدوی درگاہ نقشہ منصورہ بقسمیکہ
درست کردہ آوردہ است حکم شود کہ موافقِ آن ترتیب
دہد بندگان حضرت جمیع امرایان حضور را طلبیدہ فرمودند
کہ فوج ہراول وچنداول وراست وچپ بقسمی کہ نواب
سپہ سالار ترتیب دہند موافق آن بعمل آید چنانچہ نواب
آصف جاہ خود برین کار مستعد شدہ در میدان متصل گرنال
توپ ہاے خرد وکلان و توپچہ ہا ورہکلہ ہا و دہماکہ ہا دبان
جزائر وبندوق وگجنال وشترنال وکہورنال وغیرہ
لوازمۂ توپ خانہ چہ از سرکار بادشاہی وچہ از امرایان
ہمراہی نواح لشکر ظفر پیکر ہالہ گردماہ ترتیب دادہ و
پیرامونِ آن از ہر چہار طرف خندق کندیدہ مورچال
قائم نمودند غرض کہ نواب سپہ سالار توپخانہ را نواح لشکر
بقسمی ترتیب دادہ بودند کہ گویا قصر قیصر و سد سکندر بستہ اند
و بہریک امرایان لشکر ظفر اثر تاکید نمودند کہ بر مورچال
خودہا قائم بودہ فوج غنیم کہ از ہر چار طرف نمودار شود
و بمقابلہ توپخانہ رسد از شلق توپخانہ بزنند اگرچہ فوج و توپخانہ
بلا تعداد بود اما بنا برا اینکہ مردم ہند ناآزمودہ کار بودند

واز دہشت فوج جنگی مدعی ہیچ متنفسی جان در توالب نداشتند و ہر ساعت و ہر لحظہ دست دعا بدرگاہ الٰہی برداشتہ ہمین ورد برزبان داشتند کہ خدا تعالیٰ فضل خود بکند و شرم و آبرو نگہدارد کہ بلاے عظیم در ملک ہندوستان رسید درین ضمن ہرکارہاے فرستادہ برہان الملک و سعادت خان بہادر رسیدند کہ فدوی درگاہ خبر منتشر شدن مقاہیر یارادۂ فاسد شنیدہ بلاتحاشی بر جناح استعجال کوچ بکوچ بایلغار تمام خود را از لقلعہ بخدمت رسانیدہ کہ فرداکہ چہاردہم ماہ ذیقعدہ است سعادت ملازمت حاصل نماید تا رسیدن فدوی طرح جنگ نباید انداخت اگرچہ از رسیدن برہان الملک مردم لشکر را فی الجملہ خوشی و استقلال حاصل شدہ بود مگر از بدباطنی او مطلع نبودند کہ او باغنیم سازش دارد و خرابے ہا خواہد کرد کیفیت بند و بست و نظم و نسق والی ایران چہ بیان نماید کہ از دہشت و تسلط او جمیع سرکردہ ہا و مردم سپاہ ہمراہی او ہمیشہ دست بستہ حاضر بودہ منتظر الاشارت بودند ہر وقت براے

هر کار که حکم شود بلاتحاشی مانند برق جستہ بانصرام
رسانند چنانچہ والی ایران طہماس علیخان و معین الملک
و مصطفی خان و باقی علیخان وغیرہ ارکانِ سلطنتِ خود
را بحضور طلبیدہ مصلحت نمود کہ بادشاہ ہند بافواج
و توپخانہ بلا تعداد متصل کرنال برائے جنگ مورچال
قایم نمودہ مے خواہد کہ از توپخانہ طرح جنگ اندازد
بمقابل توپخانہ رفتن قرین مصلحت نیست بالفعل
دہ ہزار سوار قراول بر فوج ہند برود و نواح لشکر بہ
تفاوت ضرب توپ و تبر نمودار شدہ رسد غلہ و چارہ
وغیرہ بند نماید و بقسمے از ہر چہار طرف گرد لشکر تقید بکند کہ ہیچ
متنفس از لشکر بیرون نتواند برآمد و از بیرون داخل
نتواند شد۔ چنانچہ نہم ماہ ذیقعدہ سنہ الیہ فوج غنیم گرد
لشکر منتشر گردیدہ دہیات جوانب و اطراف را آتش
دادہ بخاک برابر ساختند و ہر متنفسے کہ از مردم ہند
در آنجا مے دیدند بے دریغ تیغ مے کشیدند و ہر موضع کہ نواح
لشکر تا سی چہل کروہ آباد بود و از آنجا رسد غلہ و کاہ بسید
تاخت نمودہ آتش مے دادند و غلہ وغیرہ و چارہ و دہیات

اطراف را در لشکر خود مے رسانیدند و از معسکر ظفر طراز
متنفسے واحدے از دہشت فوج غنیم کہ ہر یک خود را
رستم زمان مے شمرد و تیغ بے دریغ آنہا در میدانِ نبرد
کار رستمانہ و ذوالفقار حیدری میکرد از مورچال
ہیچکس پا بیرون نہ میتوانست گذاشت کہ تدارک
آن پرداز ند و سواران غنیم بے وسواس و بے محابا
نواح لشکر دست تطاول دراز کردہ بودند پانی پت
و سول پت قصبہ ہاے معتبر را کہ در آنجا ساہوکاران و
تجاران عمدہ سکونت داشتند و مال کروڑہا در آنجا بود
در طرفۃ العین غارت نمودہ از آنجا غنیمت بے شمار
بدست آوردند و جمیع ساکنان ہر دو قصبہ ند کور را تہ
تیغ نمودہ و حویلیہاے پختہ و سنگین را آتش دادہ تقسیمی
بخاک برابر ساختند کہ گویا گاہے در آنجا آبادی نبود
غرض کہ سواران بہادر پیشہ فوج والی ایران نواح
لشکر بجدے تقید نمودہ رسد غلہ و چارہ وغیرہ بند
نمودند کہ نرخ غلہ در لشکر بمرتبہ رو بگرانی آوردہ کہ پنج
روپیہ را یک آثار آرد گندم ہم نہ میرسید و کاہ و ہیمہ

اگر کسے براے خلال خواہد در نیابد رفتہ رفتہ در گرسنگی
وفاقہ کشی حالت مردم سپاہ و اسپان لشکر بحد سے رسیدہ
کہ گویا درجان قالب ندارند و از خوردن گوشت چارپایہ
شکم مردمان جاری گردید کہ از بے طاقتی طاقت ہزیمت
نداشتند و بسیارے ازہمین سبب واکثرے از
آزار ہلاک شدند و آنہانیکہ حیات چندے باقی داشتہ
زندہ مردہ ضعیف شدہ بودند غرض کہ ہریک در واویلا
و یاد خدا مشغول بودند درین ضمن بتاریخ چہار دہم ذیقعدہ
۱۱۵۲ سنہ ہجری خبر رسید کہ برہان الملک برہشت کروہ از
لشکر ظفر پیکر فرود شد امروز ارادہ دارد کہ سعادت
ملازمت حاصل نماید بہ صمصام الدولہ بہادر حکم شد کہ شما
پیشوا رفتہ او را بیارید چنانچہ معرفت صمصام الدولہ بہادر
ہمان روز وقت شب ملازمت برہان الملک شد بعد
حصول ملازمت بجناب بندگان حضرت ظاہر نمود کہ الحال
وقت تردست بفضل الٰہی و اقبال بادشاہی جانفشانی
قصور نخواہد کرد و مدعی را دستگیر نمودہ در پاے حضرت
خواہم انداخت بعد از آن بندگان حضرت برہان الملک را

رخصت فرمود که چون رنج سفر و تردد راه بر طبیعت شما مستولی ست این وقت داخل ڈیره شده آرام نمایند
چنانچه برهان الملک رخصت شده بڈیرهٔ خود رسیدند
فردای آن وقت صبح که پانزدهم ماه مذکور بود هرکارها
به نواب برهان الملک خبر رسانیدند که بهیر و بنگاه فوج
که از عقب می آید فوج مقاهیر یک بیک نمودار شده
بر مردم بهیر افتاده از انجمله بسیاری مردم را تیغ
نموده بنگاه را غارت نموده بردند برهان الملک از
غرور شجاعت و مردانگی خود و کثرت فوج و توپخانه
بمجرد رسیدن خبر همان وقت از ڈیره خود سوار شده
در دربار نزد بندگان حضرت عالم پناه رسیده این همه
کیفیت را ظاهر نموده بعرض رسانید که فدوی الحال
همین وقت بجنگ حریف مقابله می نماید و طرح
جنگ می اندازد در آن وقت نواب آصفجاه سپه سالار
که در دربار معالک مدار حاضر بودند به برهان الملک بهادر
بمبالغه تمام گفتند که امروز بجنگ نه باید رفت و کار ضبط راب
نباید فرمود شما در تعلقه خود که با کثر زمینداران

جنگ کرده فتح یافته اند این جنگ را مانند آن تصور نکنند
این جنگ سلطانی ست خصوص قزلباش ایرانی مشهور است
هرگاه فوج غنیم که بمقابله بیاید از شلق توپخانه بجنگ
پیوسته بعد از آن یورش باید نمود برهان الملک که در دل
خود دماغے داشت بدون حکم بندگان حضرت ظل سبحانی
از غرور و تکبر تمام گفته آصف جاه را بخاطر نیاورده
واز آنجا سوار شده بمقابله فوج غنیم روانه شده مردم
فوج هرگاه خبر یافتند که برهان الملک سردار خود با معدودے
بجنگ مقاهیر بایلغار تمام رفتند از آنجا سواران خویش
اسپه قریب شش هزار سوار از عقب آمده شریک جنگ
شدند و تمام توپخانه همان قسم افتاده ماند چون فوج
غنیم قلیل بود برهان الملک فوج جز تصور نموده مثل
پلنگ که بر آهو جست میکند ریخته بجنگ تیر و تفنگ
و شمشیر در رسید قریب دو سه هزار سوار را شربت مرگ
چشانید اکثرے ازین طرف هم بکار آمدند فوج غنیم تاب
استقامت نیاورده رو بفرار نهادند برهان الملک
متعاقب آنها پنج شش کروه زده نزدیک لشکر غنیم

رسید که از آنجا یکایک سواران فوج معتاهیر مثل مور
و ملخ بر فوج برهان الملک رسیده از هر چهار طرف یورش
نموده بجنگ پیوستند تا یک پهر جنگ و جدل درمیان
بود آخرش تمام فوج همراهی لشکر برهان الملک تہ تیغ
رسید و خود با جمعیت قلیلی درمیان فوج مانده نزدیک
بود که بدست جماعه معتاهیر دستگیر شود درین هنگامه
برهان الملک بنواب آصف جاه و خاندوران بهادر
پیغام فرستادند که من بفضل الهی و اقبال شاهنشاهی
نزده نزدیک لشکر غنیم رسیده بودم که یکایک فوج
غنیم بسان مور و ملخ منتشر شده از هر چهار طرف ریخته
الحال فدوی درگاه با معدودے چند مانده اما تا حال بجای
خود قائم است اگر کمک بنده میرسند بعنایت الهی
باتفاق یکدیگر مدعی را با فوج معدوم میسازیم صمصام
الدوله بهادر از راه نادانی و ناکرده کاری که از دغابازی و
بے وقوفی برهان الملک واقف نبود بمجرد استماع
این خبر در خاطر اندیشه نمود که برهان الملک تنها بذات
خود شرط سپاهگری نموده و کار رستمانه کرده فیما بین اینجا

و آصف جاہ عنادبمرتبہ کمال ست اگر درین وقت
شریک برہان الملک شویم و فتح نصیب ما گردد ذرّہ
اعتبار سپہ سالار بحضور بادشاہ دین پناہ نخواہد ماند
این فکر ناقص بخاطر آوردہ فوج و توپخانۂ خود را کہ در
مورچال ترتیب دادہ آصف جاہ بود برہم دادہ
بدون حکم اقدس و اطلاع امرایان دیگر مع مظفر خان بہادر
برادر خرد خود و فوج کمل پوشان وغیرہ براے کمک
برہان الملک بمقابلہ فوج غنیم در رسید و جنگ عظیم
واقع شد چون صمصام الدولہ بہادر از راہ جہالت و نادانی
و بے تدبیری تمام جنگ انداختہ بود آخرش شکست خوردہ
و تمام فوج ہمراہی او بکار آمد و مظفر خان بہادر مع
پسران و سرگروہ کمل پوشان وغیرہ پانزدہ کس سردار
عمدہ از تیغ بے دریغ آنہا شربت مرگ چشیدند و صمصام
الدولہ بہادر زخمہاے کاری برداشت و برہان الملک
نمک حرام زندہ دستگیر مقاہیر گردید ہرگاہ کہ خبر
شکست صمصام الدولہ بہادر و دستگیر شدن برہان الملک
بہ بندگان حضرت ظل سبحانی رسید بہ نواب آصف جاہ

حکم شد که شما بکمک صمصام الدوله بهادر جلد خود را
برسانند نواب سپه سالار که با فوج و توپخانه مستعد بودند
جواب العرض نمودند که برهان الملک و صمصام الدوله
بهادر بقسمیکه کار بے تدبیری فرمودند نتیجه آن فی الفور
یافتند مثل آنها خانه زاد اراده غارت شدن لشکر
ندارد تا مقدور و وسع امکان خود از تدبیر نخواهد گزشت
پیشتر هرچه مشیت ایزدیست بعمل خواهد آمد آخر الامر
صمصام الدوله بهادر با معدودے چند بوقت نصف
شب گریخت و به لشکر ظفر پیکر رسیده فردائے آنکه
شانزدهم ماه مزبور بود صمصام الدوله بهادر جان بحق
تسلیم نمود بعد از آن خلعت میربخشیگری از انتقال
صمصام الدوله بهادر به نواب آصف جاه مرحمت شد
والی ایران از دستگیر شدن برهان الملک و گریختن
صمصام الدوله بهادر که هر دو سرداران صاحب تمن و
فوج بودند شکر بدرگاه الهی بجا آورده بارکان سلطنت
نمود گفت که فتح اول بنصیب اولیائے دولت قاهره شد
اما حقیقت این ست که اگرچه شجاعت مردم هند معلوم شد

اما توپ خانه بے شمار و بلا تعداد همراه بادشاه هندست
خصوص آصف جاه نظام الملک بهادر سپه سالار که
مردم دیرینه و صاحب تدبیرست بارها جنگ آزموده
و در میدان نبرد کار رستمانه نموده در صورت
جنگ اول اینکه طرفین فوج اسلام است مسلمان
کشی خواهد شد دوم اینکه فتح و نصرت داد الهی ست
و اللہ اعلم بکدام کس نصیب شود اگر بنصائح
راصی شوید بهتر و الا مقدمه جنگ خود درپیش است
بهر که خدائیتعالے نصیب کند چنانچه همین مصلحت قرار
داده ولے ایران معین الملک وزیر خود را واقع
هفدهم ماه مذکور نزد آصف جاه فرستاد که فیمابین
ما بدولت و اقبال و محمد شاه بادشاه برادری ست
و هیچ خصومت نیست در ایام پیشین بزرگان این
جانب و بادشاه شما چه قدر ارتباط و اخلاص
با یک دیگر مرعی میداشتند و همیشه ازراه دوستی
بنامه و پیغام و تحفه و تحائف و افزونی اخلاص
مے کوشیدند و بوقت ضرور بامداد و اعانت

منوجہ مے شدند وشنیدہ باشند کہ درین ایام جماعۂ
افاغنہ چہ قسم بر ملک اینجانب تعدی نمودہ بودند با
وصف درخواست نمودن کمک وخزانہ بادشاہِ
شما از راہ بے انصافی ونا عاقبت اندیشی اخلاصہائے
پیشین را برباد دادہ متوجہ نہ شدند بہرحال قصہ کوتاہ
الحال مارا بہ سلطنت ہند غرضے ومطلبے نیست
سلطنت ہند بہ بادشاہ شما مبارک ست مطلب
این ست کہ ما بدولت واقبال از مدتہا بر سر
مہم متوجہ ایم وزیر بار خسارہ شدیم مطلب سیدن
ما بدولت واقبال این بود کہ مبلغ قرض زرگان
اینجانب کہ بر ذمہ بادشاہِ شما طلب است و
سوائے آن مبلغ دو کروڑ روپیہ دیگر نذر بر اخلاصہائے
پیشین درین وقت مدد نمایند وشوق دیدن بادشاہ
شما کہ از مدت در سر داشتم باین تقریب نیز میسر
خواہد شد۔ نواب آصفجاہ این ہمہ کیفیت بعرض
بندگانِ حضرت رسانیدند بادشاہ جہان پناہ
جواب دادند کہ ما بدولت واقبال از فیلسوفی

ونمکحرامی برهان الملک واقف نبودیم که آخر نرد دغا
خواهد باخت و بقول حضرت مهر پدر واقعی در دولتخواهی
و دوستی خان دوران بهادر قصور نبود اما از راه
جهالت و ناکرده کاری جان خود را مفت داد
و هیچ کار نه برآمد الحال شما بزرگ و دانا هستند و از
کجدار و مریز زمانه خوب واقف اند در آنچه مصلحت
خوب باشد قابوی خود باید کرد نواب معز الیه
ظاهر نمودند که در دستگیر شدن برهان الملک بهادر
و فوت کردن صمصام الدوله بهادر که هر دو سرداران
عمده صاحب فوج و توپخانه بودند تمام مردم سپاه
بی استقلال شدند و رفتایان و فوج جنگی همراهی
فدوی درگاه در دکن وزیر الممالک که جمعیت شایسته
همراه دارد از جنگ ناآشنا اند سوای آن از
سبب گرانی و فاقه کشی مردم لشکر و اسپان بحدی
ناتوان شده اند که طاقت حرکت از جا ندارند
هرگاه این قسم حالت تنگ که به لشکر رسیده باشند با غنیا
چنین فوج طرح جنگ انداختن نهایت ابلهی و نادانیست

اول پیغام صلح که از طرف حریف رسیده همین را فتح
عظیم تصور نموده صلح باید کرد چنانچه بگفتۂ آصف جاہ
همین مصلحت قرار یافت که همان روز نواب آصفجاه
معیت معین الملک ملازمت والی ایران که خود را شاهنشاه
مشهور نموده بود حاصل ساخت شاه مذکور از ذات
بابرکات و دستور دانی و قاعدۂ آصف جاه بهادر
بسیار محظوظ شده عنایات و تفضلات کمال نموده خلعت
خاصه مرحمت فرمودند و گفتند که درمیان ما و شما
قرآن مجید ست هرگز از قول نخواهم برگشت چون
شوق دیدن بادشاه شما از مدتها مضمرست که ضمیر خورشید
نظیر ست در خیمه علحده بایکدیگر ملاقی شده مسرور
شویم نواب آصف جاه بعرض رسانیدند که آرزوی
خداوند نعمت و فدوی درگاه نیز همین ست که
بایکدیگر ملاقات نموده کدورت از خاطر طرفین ها
برآورده شود و بدستور پیشین باستحکام بنیان
خصوصیت و اتحاد بپردازند بعد از آن والی ایران
از راه بن و عیارگی نظر بر اینکه اعتبار بیفزاید

نواب آصف جاه را رخصت فرموده دفعهٔ دوم
که نواب آصف جاه سپه سالار حسب الطلب حضرت
شاهنشاه رفتند والی ایران که در فن عیاری و
فریب ثانی حضرت عالمگیر بود از راه عیاری گفت
تا وقتیکه با دشاهِ شما ملاقی نه میشوند اعتبار صلح نه
می آید بهتر است که شما همین جا باشند و از ملاقات
با دشاهِ خود دل ما شاد گردانند نواب آصف جاه
پی بمدعا برده دریافتند که والی ایران براه دغا تاختهٔ
قابوی خود نموده نواب آصف جاه هم که خود
اُستاد کامل و ارسطو فطرت بودند در جوابِ آن
التماس نمودند که فدوی امروز بهمین اراده بجناب
اقدس رسیده که ملاقات هر دو با دشاهِ سلیمان
اقتدار زود بشود تا که اینمعنی بعرصهٔ ظهور نه میرسد
فدوی خود از ینجا حرکت نه میکند و بودن زیر قدوم
میمنت لزوم سعادتِ ابد بخود میداند چنانچه دو
روز نواب آصفجاه در لشکر حریف سکونت ورزیدند
و سواران سرکار تعین بودند نواب آصف جاه از

از وقوع چنین مقدمه متامل شده و فکرها در خاطر اندیشیده در دل تصور نمودند که ما نیز در دام حریف آمده ایم الحال هیچ تردد پیش رفت نیست و سلطنت هند معدوم میشود مصلحت وقا بوی وقت همین ست که موافق گفته والی ایران بعمل باید آورد چنانچه نواب آصف جاه به بندگان حضرت پیغام فرستادند که رسیدن آن حضرت برای ملاقات حضرت شاهنشاهی قرین مصلحت ست و سوای آن مصلحت دیگر نیست بندگان حضرت که تمام نیک و بد به اختیار نواب آصف جاه سپرده بودند قبول فرمودند که عنقریب میرسیم و وزیر الممالک قمرالدین خان بهادر بی خبر از کجدار و مریز زمانه بود بپادشاه مصلحت داد که برهان الملک و صمصام الدوله بهادر که هردو تصدق شدند چه شد والحال که نواب آصف جاه خود بخود در قفس دام حریف گرفتار آمده چه خواهد شد سلطنت از ذات حضرت قایم ست درصورتیکه بندگان حضرت خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف فرما شوند و حریف

قا بوسے خود بکند مقدمہ آخر مے شود بندگان حضرت
گفتہ وزیر الممالک قرین مصلحت نہ دانستہ مقرر فرمودند
کہ جہت ملاقات والی ایران تشریف ببرند چنانچہ
واقع بتاریخ بیست و دوم شہر ذیقعدہ سنہ الیہ بندگان
حضرت و وزیر الممالک بہادر در لشکر حریف تشریف
بردہ ملاقات نمودند بعد از آن والی ایران نیز دید
کہ بفضل الٰہی چنانچہ مے خواستم بعرصۂ ظہور رسید کہ
مدعی خود بخود آمدہ گرفتار شدہ بعد ملاقات بندگان
حضرت شاہنشاہ بہ بندگان محمد شاہ از راہ الصایح
بحقارت تمام فرمودند کہ درمیان ما و شما برادریست
اما کدام طریقہ اختیار کردہ مرغوب طبع خود
کردہ اند کہ مثل ہندوان سر تراش ریش بودہ و لباس
چست و تنگ بطور زنانہ بر قامت خود راست
کردہ اند تا این مدت در مجلس ادباشان اوقات
خود بسر بردید باز از ہمین رو دعوی سلطنت
ہندوستان مے دارید و قمر الدین خان کودن مطلق
را وزیر خود مقرر کردہ انتظام سلطنت مے نمائید

بعد این همه گفتگو حکم شد که این همه ها را بسته نمایند و سواران براے خزانه و جواهر و توپخانه و اسپان و فیلان وغیره کارخانجات بادشاهی و امرایان تعین نمایند بمجرد صادر شدن حکم چوکی سواران بر خزانه وغیره جمیع کارخانجات قایم شد بعد از آن حضرت شاهنشاه برهان الملک را با پانصد سوار کلاه پوش همراهی خود بدار الخلافت رخصت فرمودند که پیشتر رفته بند و بست اینجانب در قلعه بادشاهی نمایند ما بدولت و اقبال نیز متعاقب زود میرسیم چنانچه واقع تاریخ بیست و نهم شهر مذکور بندگان حضرت شاهنشاه از کرنال کوچ فرموده بتاریخ نهم ذیحجه ۱۱۵۲ھ هجری در قلعه شاه جهان آباد داخل شدند و بر تمام دروازه هاے قلعه چوکیات خود قائم نمودند براے سکونت فرمودن خود دیوان عام و خاص مثمن برج وغیره مکانات عمده و مطبوع مقرر نمودند و براے بندگان محمد شاه حکم شد که در پیش محل سکونت ورزند و به امرایان و متصدیان کارخانجات

تاکید اکید شد که موجودات خزانہ و جواہرخانہ
وغیرہ و دفینہ سابق یعنی بادشاہان پیشین و خزانہ
و جواہر جمع کردہ حال و موجودات صلح خانہ
و اصطبل و شترخانہ وغیرہ کارخانجات بادشاہی
جمیع امرایان بدہند و بلاتفاوت نشان نمودہ
پاانداز حضرت شاہنشاہی نمایند والایک یک را
بردار کشیدہ خواہد شد و بہ رسوائی و خرابی تمام
خواہم کشت چون از دبدبہ و دہشت حضرت شاہنشاہی
جان در قالب نداشتند فی الفور از خزانہ و جواہر وغیرہ
کارخانجات بادشاہی نشان دادند و نواب آصف جاہ
و وزیر الممالک و سربلند خان و امیر خان و عظیم اللہ
خان و امرایان و متصدیان جزو کل و خواجہ سرایان
سرکار والا کہ ہریک گنج قارون داشتند آنکہ پاانداز
حضرت شاہنشاہ نمایند پاس آبرو و امان جان خود
ندیدہ فی الفور بلاتحاشی پیشکش نمودند سوای آن
در بلدہ دار الخلافت طرفہ ہنگامہ رودادہ کہ واقع تاریخ
دہم ماہ ذی حجہ سنہ الیہ وقت شب جماعہ اوباشان

شهر و لچه هاے جامع مسجد بسان مور و ملخ فراهم شده
در تمام شهر غلغله بر داشتند که بادشاه والی ایران امروز
در عیش محل نزد بندگان حضرت محمّد شاه رفته بود در آنجا
زنهاے قلماق و حبشی که مصلح و مستعد بودند قابوے
وقت یافته شاه مذکور را از ضرب شمشیر بجان کشتند
و فتح و نصرت نصیب بندگان حضرت محمّد شاه گردید این
هنگامه و غلغله برپا کرده و شمشیر علم نموده بان و بندوق
و تیر سر دادند و از هر چهار طرف بر جماعهٔ کلاه پوشان
که روبروے منڈی قلعهٔ بادشاهی و گرد و پیش
جامع مسجد و چوک سعد الله خان و چاندنی چوک فرود
آمده بودند یورش نموده از جماعه آنها هر کرا که بر جا
یافتند فی الفور چابکی بکار برده بے دریغ ته تیغ نمودند
جماعه کلاه پوشان اگرچه جنگی بودند اما بسبب اینکه
افواه کشته شدن سردار خود عام شنیده بے استقلال
تمام گردیده در هر کوے و برزن هزیمت گرفتند و
مردمان شهر در هر کوچه و راسته بازار که مغل
ایرانی را مے دیدند بجان می کشتند غرض که این هنگامه

تمام شب ماند قریب چهار پنجهزار مغلیه کلاه پوش
کشته شدند درآن وقت نواب آصف جاه در خانهٔ
برهان الملک که بسیار سخت بود نشسته بودند و ازین
ماجرا اطلاع نداشتند و وزیر الممالک قمر الدین خان
بهادر و غازی الدین خان بهادر خلعت سپهسالاری
که بخانهٔ خود ها بودند بعد اطلاع این هنگامه بوسواس
اینکه مبادا در خاطر مقدس حضرت شاهنشاه خواهد
گزشت که هنگامه برپا کردهٔ اینهاست جانبر نمیتوانیم شد
فی الفور بلا تحاشی خود را در قلعه رسانیده عذرها
نمودند بندگان حضرت شاهنشاه که نهایت در غضب
و غصه بودند از اصغای چنین هنگامه به بیدماغی
و اعتراض تمام فرمودند که این چه هنگامه برپا کردهٔ
شماست و ارشاد شد که آصف جاه را همین وقت
کشیده بیارند چنانچه سزاولان سرکار نواب آصف
جاه سپه سالار را موافق حکم حاضر ساختند و اینهمه
را در زمرهٔ گنه گاران ایستاده نمودند بندگان حضرت
شاهنشاه خود بنا بر اینکه او شان به شهر غلغله و غوغ

دیگر برداشته هنگامه عظیم برپا کرده اند و از زین غلغلها
مردم سپاه همراهی خود نیز استقلال شده اند وقت
آخر شب خود را بالاے دروازهٔ قلعه رسانیده باواز
بلند بسر کرده ها و مردم سپاه بغضب تمام حکم فرمودند
که تمام ساکنان شهر را قتل عام بکنند چون مردم سپاه
دیدند که سردار خود بفضل الهی حی و قایم ست
موافق حکم والا در هر کوے و برزن و راسته و
چوک سعد الله خان و چوک چاندنی وغیره منتشر شده
قتل عام شروع کردند و از مرد و زن و پیر و ضعیف
و جوان و بیمار و بچه هاے معصوم هیچ کس را نه گذاشتند
تا دو پهر هنگامهٔ قتل در میان بود غرض هر کس مقابله
اینها مے رسید فے الفور از ضرب شمشیر و تبر بخاک
عدم مے غلطید و شمار قتل مردم قریب یک و نیم
لک شده و نقد و جنس زر و زیور و جواهر و ظروف
طلا و نقره آلات برنجی و مسی و پارچه هاے زرین
وغیره مالیت کرده ها از صرافان و جوهریان و
سوداگران وغیره مردمان ساکنان شهر از غنی تا

به مفلس بغارت رفت و حویلی هاے عمده که هر یک
مکان قصر قیصر محل کیقباد توان شمرد و هر دو راستهٔ
دکاکین چوک سعد الله خان و چاندنی چوک و نواح
جامع مسجد از قلعهٔ بادشاه تا به عیدگاه و پل شیرنی
سه چهار کروه مسافت دار و آتش داده بخاک برابر
ساختند نواب آصف جاه و وزیر الممالک وغیره
که در زمرهٔ گنهگاران ایستاده بودند بعجز و الحاح تمام
بجناب حضرت شاهنشاه ظاهر نمودند که مایان درین
مقدمه بجد اکه اصلا اطلاع نداریم نواب آصف جاه
ظاهر نمودند که فدوی درگاه بر طبق حکم اقدس تمام وقت
بخانه برهان الملک نشسته بود و وزیر الممالک
بخانهٔ خود ازین ماجرا هرگز اطلاع نداشتند درین
صورت ما بندہ هاے تقصیر واریم و او باشان شهر
چنانچه کردند یافتند الحال امیدوار فضل و کرم ایم
حضرت شاهنشاه بقهر و غضب تمام جواب داده
فرمودند که تا حال چه شد بعد قتل مردم تمام شهر حالت
شما هم همین قسم خواهد شد بعد از آن نواب سپه سالار

التماس کردند که مایان دست بسته حاضریم هرچه بخاطر مقدس رسد قبول ست بکشند خواه بنوازند اما خدا و رسول شاهد حال ست که مایان را ازین هنگامه خبری نیست بعد از آن بندگان حضرت که خدا تعالے در دل آن جلّا د جسم انداخته شده به نواب آصف جاه فرمودند که برای شما بخشیدیم والا مے خواستم که چون ساکنان این شهر نهایت بے حیا و بے غیرت اند که وقت جنگ هزیمت اختیار می کنند و بوقت صلح بجنگ میپردازند از یک طرف بقتل رسانیده متنفسی را جانبر شدن ندهم اما چون شما ها که از خود حاضر شدند و به عجز و الحاح در پیش آمدند برای خاطر شما معاف کردیم بعد از آن شاه مذکور حکم فرمود که الحال قتل موقوف نمایند و به سدی فولاد خان کوتوال شهر حکم شد آنها یکه مصدر این فساد شده آنها را پیدا بکنند والا در گلوی تو تسمه کشیده خواهیم کشت کوتوال مذکور از دهشت و هراس تمام که خود قتل میشود بجست و جوی آنها

سعی موفور بکار برده آنها را پیدا کرده حاضر ساخت
و از خارج نیز ظاهر شد که سید نیاز خان و شهسوار خان
و اعزاز خان که مفسد معتری اند وقت شب اینها
شریک جنگ بودند حکم والا صادر شد که گنه گاران
پیدا کرده کوتوال را بر دار کشند و سید نیاز خان وغیره
را طوق و زنجیر نموده محبوس نمایند موافق حکم والا
بعمل آوردند و بعد دو سه روز فرمودند که سید نیاز خان
وغیره که در قید اندر و بروی وزیر الممالک که خان
مذکور خویش وزیر مذبور بود از کار دشکم آنها دریده
بکشند آن روز در تمام شهر هیجان دست غالب
شده که تا کجا بمعرض بیان آرد غرض که تا دو ماه
همین هنگامه گشت و زد و گیر و دار در میان بود که
جمیع ساکنان شهر جان در قالب نداشتند و از زندگی
دست شسته امید منقطع کرده بودند بعد ضبط شدن
خزانه و جواهر وغیره کارخانجات بادشاهی و جمیع
امرایان و خواجه سرایان بندگان حضرت شاهنشاه
فرمودند که جمیع ساکنان شهر از خاص و عام همه

متمول و مالدار از خصوص متصدیان و وکلای عمده و مردم
هنود اینجا زر و جواهر و زیور کرورها دارند و از کثرت
مال و منال فرعون وقت اند بهر یک قدغن نمایند
که یک هر قدر زر و جواهر و زیور موجود داشته باشند
نظر بپاس آبرو و ناموس و امان جانِ خود بلا تفاوت
پا انداز بندگان حضرت نمایند و الا در خرابی و
رسوائی تمام گرفتار خواهند شد چنانچه به آصف جاه
وغیره امرایان حکم شد که پوره جاتِ شهر هر یک کس
تقسیم نمایند که خانه شماری نموده زر از هر یک کس
وصول نمایند و فوج سرکار با دولت همراه شما
تعین میفرمایم درین مقدمه هر کسیکه در اداے
زرِ سرکار عذر درپیش آرد از آنها زر زده بجبر سست
نموده وصول نمایند درین هنگامه متصدیان و کلای
بلده مثل ساگرمل نائب دیوان خاص و راجه
مجلس رائے و راجه جگل کشور و وکیل صوبه دار بنگاله
و رائے نندرام وکیل اعتماد الدوله و پسران
راجه دیارام و رائے نوندرائے و رای بشوناته

وغیره که درا دلے زر و زیور و جواهر که
این همه جمع کرده مدتها مفت میبرد و عذر نموده
مفلسی خود ظاهر ساختند و عرض نمودند که این قدر
زر و جواهر که بندگان حضرت میخواهند با مردم
زیب از کجا آریم که از عهدهٔ آن برآییم آخر ش
معروضه آنها در پیشگاه خلافت منظور نه شد حضرت
شاهنشاه بقهر تمام به طهماس خان که جلاد صفت
و نمونه عزرائیل و ملک الموت بود حکم والا صادر شد
که تقید تمام سرزنش نموده زرها وصول نمایند چنانچه
خان مسطور اینها را در قید سخت گرفتار نموده از
چوب بانس و پاپوش و کف پاے و تازیانه
زدن آغاز کرده بعضے که پیر و ضعیف بسیار بودند
تاب زد و کوب نیاورده هلاک شدند بعد از آن
این همه ها نادم و پشیمان شده زر و جواهر که نزد
خود ها مهیا داشتند پا انداز بندگان حضرت شاهنشاه
نمودند غرض متصدیان انجا بیعزت و بے آبرو
شدند و زر هم دادند و بهمین قسم از جمیع ساکنان شهر

از خاص و عام زده زده جبراً و قهراً از رہائے خاطر
خواہ وصول نمودند الحال در شاہ جہان آباد نام
و نشان زر باقی نماندہ و ناموس اکثرے مردم عمدہ
و غیرہ بدست اجلاف افتادہ و بسیارے نان
عصمت سرشت بپاس ناموس جان بجہان
آفرین سپردند نہایت قہر الٰہی بر دارالخلافت
شاہ جہان آباد نازل شدہ و از ہر کس از کہ و
مہ جان در تن نداشت فی الحقیقت قیامت
نمودار بود و سوائے واویلا شغلے دیگر نداشتند
ہر گاہ کہ خزانہ و جواہر بلا تعداد و بے شمار در سرکار
حضرت شاہنشاہ داخل گردید۔ روزے بادشاہ
بہ بندگان حضرت محمد شاہ فرمودند کہ من دعوے
سلطنت شما نداشتم و باوصف اطلاع مکرر
و سہ کرر کہ قرض بزرگان ما بدولت و اقبال بر
ذمہ بزرگان شما می برآید و از مدت زر سالیانہ
سرکار در خزانہ داخل نہ گردیدہ و از مدت کہ بنا بر
انتظام ملک و تنبیہ افاغنہ و غیرہ متوجہ بودیم درین

مہمہا زر بسیار خرج شدہ و سوائے آن دو کرور روپیہ
دیگر بپاس اتحاد قدیم ارسال نمایند بخاطر شما
نگزشتہ بر گفتۂ ناکردہ کاران اینقدر پشیمانی و حیرانی
ہا دیدند انچہ کردند از خود کردند و شخصیکہ لایق انتظام
امور سلطنت ست او را راضی نمیدارند باید
کہ ذاتِ آصف جاہ را غنیمت شمردہ بصلاح
و تدبیر او کارے کردہ باشند و این قسم
بے خبر از امورات سلطنت نباشند این قدر
سخنان نصائح بہ محمد شاہ بادشاہ نادر شاہ
شہنشاہ گفتہ و قدرے زر و جواہر تواضع کردہ
بتاریخ ہفتم شہر صفر المظفر سنہ ۱۱۵۲ ہزار و یک صد
پنجاہ و سہ من ہجرۃ النبوی صلی اللہ علیہ و آلہ
اصحابہ و سلم روانۂ ملکِ خود گردید۔
این بلائے عظیم کہ نمونۂ قیامت و قہر الٰہی بود جمیع
ساکنان شہر و امرایان شکر بدرگاہ الٰہی بجا
آوردہ دوگانہ بیکران ادا نمودند و باہم
مبارکباد و سلامت یاد کردہ این مصرعہ را

خواند در مصرعہ رسیده بود بلائے ولے
بخیر گذشت ؛ بدان که این حقیقتِ نادر شاهی
که در عهدِ بادشاه محمد شاه بادشاه نازل شده
بود بتاریخ شانزدهم روز یکشنبه ماه ذی الحجه الحرام
سنه ۱۱۵۲ هزار و دو صد و هفتاد هجری نبوی
صلی الله علیه و آله و اصحابه و بارک و سلم
؛ ارقام یافت فقط

کاتبہ ...

... بماه صفر سنه ۱۳۱۶ھ

غلطنامهٔ تاریخ نادرشاهی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۰	درهمشه	همیشه	۲۷	۳	ندارند	نداشتند
۹	۱۰	خودا	خودرا	۳۶	۱۰	است که	زاید
۱۱	۶	اوست	است	۳۷	۸	براه	نرد
〃	۱۰	به پادشاه	پادشاه	۳۷	۹	نموده	نمود
۱۲	۱۲	که	زاید	۴۳	۱۲	این چه هنگامه	این هنگامه
۱۳	۹	شاه	بادشاه	۴۷	۱۰	دست	وهشت
۱۵	۸	منتقل	متصل				
〃	۱۱	اخرلام	اخرالامر				
۱۷	۱۵	خیرخوانی	خیرخواهی				
۱۸	۳	بندوبست	به بندوبست				
۱۹	۲	سراپاچاه	سرپاچاه				
〃	۶	لصدوتنرد	مقصد نزدو				
۲۱	۳	معلوم	معدوم				
۲۲	۱۰	هاله	مانند هاله				
۲۶	۳	درجان	جان در				

تمت

ر - ت

ف ۹۵۸

تاریخ نادرشاہی

[illegible]